

پژوهشی در بُعد زبانی و ادبی مرابطات اسلامی در دو سده اخیر

ابوالفضل خوش منش

دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه تهران^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۳۰

چکیده

تحولات مربوط به نهضت سرزمین‌های اسلامی در دو سده اخیر، در خور مطالعات از نقطه‌نظرهای متعددی است و هنوز جای واکاوی و زوایای مختلفی از آن وجود دارد. یکی از این زوایا، جانب زبانی و ادبی این خیزش در سرزمین‌های مزبور است. مقاله حاضر می‌کوشد این موضوع را ذیل سه محور عمده: زبان مشترک جهان اسلام، زبان به مثابه مؤلفه مهم هویت، و نیز نظم و ثر روشنگری و همدردی در میان امت اسلامی و عائله بشری در دو سده اخیر مورد بررسی قرار دهد. مقاله از ضرورت توجه به ظرفیت‌های زبانی می‌گوید و نیز از تعهد و رسالتی که زبان در دنیای امروز و در بین‌الملل اسلامی می‌تواند داشته باشد. امت اسلامی در زمان حاضر به موضوع زبان باید نگاهی ویژه و دوباره داشته باشد. هم به زبان قرآن که پایه و مایه دیانت و دانش و اندیشه و بینش اوست؛ هم به زبان‌های بومی برای تحکیم و تقویت و فزونی کارآیی‌های آن و تقویت مؤلفه‌های هویتی، و هم در حد نیاز به زبان‌های جهان غرب - که در دوران استیلا و استعمار قدرت‌های جهانی بر سرزمین‌های اسلامی تحمیل شده‌اند و امروز بهره‌های مثبتی از آنها برای ارتباطات بین‌المللی می‌توان برداشت.

واژه‌های کلیدی: بیداری اسلامی، بین‌الملل اسلامی، بُعد فرهنگی بیداری اسلامی، ادب بیداری و

بین‌الملل اسلامی، ادب شرق.

مقدمه

در باره بیداری و نهضت‌های اسلامی دو قرن اخیر تا کنون مطالب متنوعی نوشته شده است. روند بیداری اسلامی را می‌توان از نگرگاه‌های گوناگون، مانند نگرگاه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ملی بررسی کرد. مقاله حاضر در پی مروری فشرده بر بُعد فرهنگی این امر و به‌نحو اخص بر بعد زبانی آن در دو قرن اخیر است.

نگارنده معتقد است که بعد فرهنگی شخصیت‌های بیداری و بین‌الملل اسلامی حتی از سوی شمار زیادی از دوستان آنان، آن‌گونه که باید شناخته نشده و یا ذوابعاد بودن شخصیت این رجال سبب شده است بُعدی، ابعاد دیگر را در خود فرو ببرد و به‌عنوان مثال، تنها بعد سیاسی و مبارزاتی این افراد، آن‌هم به شکلی ناقص و محدود، مدّ نظر قرار گیرد. تابه به بعد فرهنگی و به‌نحو خاص، بعد زبانی و ادبی حرکت اسلامی، ما را در شناخت هرچه بیشتر این نهضت فراگیر و نیز ریشه‌ها و رموز نفوذ آن یاری خواهد داد.

ادوار استعمار را به دو قسمت عمده کهن و نو تقسیم کرده‌اند. زمانی کشتی‌های استعمارگران از اروپا و آمریکا به سوی آفریقا می‌آمد و بردگان را به سوی مزارع استعمارگران در دو قاره بالا می‌برد؛ و بعدها از آن‌ها در ارتش‌های خود از «ارتش رستگاری»^۱ گرفته تا «واحدهای ارتش استعماری»^۲ در قرون هیجده و نوزده و دو جنگ اول و دوم بهره می‌گرفت و زمانی از نیروی بازوی آن‌ها برای بازسازی‌های پس از جنگ استفاده می‌بُرد.

قرن بیستم، ظرف تحول بسیاری از سنن زندگی بشر شد؛ روش زندگی سنتی هزارساله بشر دست‌خوش تحولاتی عمیق قرار گرفت (فوراسیته، ۱۳۲۸: ۲۸). دو جنگی که خود اروپایی‌ها، فروزندگان اصلی آن بودند و به آن‌ها نام جنگ‌های جهانی دادند،^۳ نیز در این تغییر و تحول، حائز نقش‌هایی اساسی گشت. بسیاری از مفاهیم مربوط به تولید و صنعت و فنّ و فرهنگ دگرگون شد. نیاز غرب به محصولات خام شرق فزونی گرفت؛ بردن نیروی انسانی و توان بازوی شرق یا جنوب، جای خود را به پدیده دیگری داد که در این سو از آن به «فرار مغزها» تعبیر شد.



دستگاه طراحی فکری و علمی غرب، در این مرحله نیز متوقف نماند. بلکه در صدد جستن راه‌هایی بود که هزینه آن برای غرب از بردن نیروی انسانی و دادن حق شهروندی و حتی سپردن کرسی‌های علمی و فرهنگی به نیروهای شرقی و جنوبی کمتر باشد و سود آن بیشتر. طراحی موضوع و شیوه‌ها و جزئیات پژوهش و نگارش مقالات، نمودی از این موضوع بود که امروز نیز شاخ و برگ‌ها را یافته که می‌بینیم و شوربختانه، این مهمان ناخوانده و ناخوانا با نیازهای واقعی علمی و پژوهشی ما، خود عامل مهمی در سنجش و پیمایش اندیشه و دانش و کسب ارتقا‌های علمی و دانشگاهی و اخیراً هم به تدریج، حوزوی محسوب می‌شود.

امروزه هزاران مقاله در کشورهای مختلف جهان بر اساس شاخص‌هایی که توسط برخی مؤسسات خصوصی غربی - که پشت سر آن‌ها نیز سیاست‌گذاری‌های دقیق حاکمیتی وجود دارد - تعیین شده، نوشته می‌شود. هزاران قلم و اندیشه در آن زمینه‌ها و زمین‌های معین شده در حال فعالیت و بازی است، برای هزاران مفهومی که در مقیاس‌های بومی و ملی شرق و جنوب، موضوع و مصداق روشنی وجود ندارد، دقیق‌ترین مقالات نگاشته می‌شود و در مقابل، صدها و هزاران موضوع بومی و ملی در هاله ابهام و اجمال می‌ماند یا به بوته غفلت و نسیان افکنده می‌شود.

اما در این تاریخ تقریباً پانصد تا هفتصد ساله تبشیر و استعمار (Ferro, 1994, XIIIe-XXe siècle: pp.15-66; Ferro, 2013, XVIe-XXIe siècle: pp.35-96; Cinq cent ans d'évangélisation et de rencontre de cultures en pays Kongo, 1996: p.p 10-32) که از آن سخن می‌گوییم، یک عنصر است که نقشی اساسی و جوهری دارد و آن عنصر «زبان» است. استعمار، یک چیز را آورد و تحمیل کرد و همه چیزهای دیگر را در طول پنج قرن به دنبال آن روان و دوان کرد و آن در درجه اول و در درجه آخر، «زبان» خود بود. استعمار با خوارداشتن زبان‌های بومی - که معمولاً فرسایش دیگر نهادهای اجتماعی مستعمره را در پی داشت (مولانا، ۱۳۸۴: ۱۳۷) و درافکندن چیزی که می‌توان آن را یک استعمار زبانی نام داد - کاری کرد که آفریقایی سیاه از سه قرن پیش، چه در قاره سیاه و چه در کنج کلبه‌ها و مرزعه‌های تبعید و بیگاری، رنج‌ها و غم‌ها و و احیاناً شادی‌ها خود را به اسپانیولی، فرانسه و انگلیسی و مانند آن بنویسد و بسراید (نمونه‌های متعدد را نک. در سراسر دو کتاب: Les auteurs, 1976؛ دی‌ثورن، ۱۳۶۸) و نخبه



درجه یک ده‌ها کشور کوچک و بزرگ جهان نیز آخرین یافته‌های خود را به همان زبان‌ها بنویسد، با هموطنان خود با همان زبان‌ها ارتباط بگیرد و برای زبان‌استعماری، همه روزه واژه بیافریند و کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه خلق کند. در عین تمام خدمتی که این کشورگشایی‌های زبانی به زبان اصلی می‌کند، گویش‌های پدیدآمده می‌توانند در مواقع لازم انگ «زبان بد» (یول، ۱۳۷۸: ۳۸۳) نیز بخورند و در واقع پاسخ خدمت خود را به زبان اصلی، به صورت نوعی تحقیر از گویشوران اولیه دریافت دارند.

سنگرال پی‌یرکلر در کتاب مسأله عرب، پس از برشمردن انواع خدماتی که فرانسه در سرزمین‌های عربی همچون شهرهای فلسطین، دمشق، بیروت، قاهره، اسکندریه، طنطا، بصره، موصل، کرکوک، دلتای نیل و مانند آن‌ها در ساخت مدرسه و دانشگاه کرده و بدان وسایل، به بسط زبان خود در این مناطق و نفوذ در لایه‌های نخبگانی کرده است، می‌نویسد: توسعه و انتشار زبان ما، فروزندی فرهنگی ما، اعمال بشردوستانه، تفوق فکر و نبوغ فرانسه، این‌هاست عمل انجام‌شده‌ای که [اعراب] نمی‌توانند از آن دست بردارند (پی‌یر کلر، ۱۳۲۹: ۱۶ - ۱۰۴)!

نمونه خدمت این دامنه گسترده نفوذ زبانی و خدمت آن را به نمونه زبان فرانسه از زبان پیردو بوادفر، نویسنده کتاب شاعران امروز فرانسه بشنویم، آنجا که در آغاز بخش سوم کتاب خود در باره «شاعران کشورهای فرانسه‌زبان» می‌گوید:

اگر شعر ما هنوز آینده‌ای داشته باشد، شاعران فرانسوی زبان کشورهای دیگر باید پاسدار آن باشند. نویسندگان این مناطق پراکنده فرانسوی زبان که از کبک تا شرق نزدیک می‌رسد، و قازه سیاه و جزایر اقیانوس اطلس و جزایر اقیانوس هند را دربر می‌گیرد، باید نگاهدار آن باشند. از کشور کانادا، سن-دنی گارنو، آن‌هبر، و رینالاسنیه، و از آنتیل‌ها، سزر و ادوارد گلیسان، همچنین دوپستر و داورتیژ را نام می‌بریم. از کشور مصر آندره شدید، از لبنان شهاده و نادیا تونئی، از آفریقا سنگور و از جزیره مالکاش رابومانانژارا قابل توجه هستند. اینانند که از این پس عامل تنفس شعر فرانسه هستند (Boisdeffre, 1973: pp. 36-37).

در باره نقش و نحوه حضور زبان‌های مرتبط با قدرت‌های دیروز و امروز جهانی، این حقیقت را از یاد نبریم که بسته به تعریفی که از زبان می‌کنیم و با حذف برخی از زبان‌ها،

۲۵۰۰ تا ۷۰۰۰ زبان، اکنون در جهان وجود دارد. ۹۶ درصد مردم دنیا با ۸۲ زبان یعنی ۱ تا ۳ درصد زبان‌ها صحبت می‌کنند (مولانا، ۱۳۸۴: ۱۳۷، به نقل از: Laponce, 1987).

زبان در دنیای امروز، جدا از تأثیر بی‌بدیلی که بر مقدرات یک ملت و سرزمین، از فرهنگ و سبک زندگی و الگوی مصرف گرفته تا جهان‌بینی و دست‌گاه اندیشه، در امر تبلیغ دین و ترویج معنویت دارد، و این در عین حالی است که دین ما در درجه نخست، دارای صیغه و صبغه‌ای زبانی است. ما باید از یک طرف ظرفیت‌های دینی زبان و زبان دین خودمان را بشناسیم و از آن برای صله‌ها و ارتباطات خود با جهان اسلام بهره بگیریم و از طرف دیگر از زبان دنیای غیرمسلمان که بسیاری از گفتمان‌ها و توانمندی‌ها و نیز تولیدات بینش و اندیشه نزد ایشان صورت می‌گیرد، غافل‌نمانیم و به آن برای نیل صحیح به اهداف خود مجهز باشیم. این امور در جریان نهضت‌های اسلامی در دو سده اخیر، تا حد خوبی - با توجه به امکانات و تجهیزات تقریباً ناچیز روزگاران مزبور - اتفاق افتاده است و در روزگار ما، باید مراتبی بالاتر از آن به مرحله وقوع بپیوند.

امروز طلبه و دانشجوی ما باید با «زبان قرآن» به عنوان زبان علم و بین‌الملل اسلام آشنا باشد، یکی یا بیش از یکی از زبان‌های غربی را برای ارتباطات بین‌الملل و به‌خصوص ارتباط با گویشوران مسلمان زبان‌های غربی در سرزمین‌های پهناور آسیایی و آفریقایی و غیر آن‌ها بداند، همچنین فرهیختگان سرزمین‌های مزبور باید مرابطه‌ای علمی و فرهنگی و ادبی برای بیان رنج‌ها و تبیین آرمان‌های مشترک داشته باشند، چنان‌که در ظرف دو قرن اخیر، این امر به نسبت خود تا حد خوبی وجود داشته است.

مقوله زبان‌دانی

مقوله زبان‌دانی و به‌کارگیری سلاح زبان، با وجود ناچیز بودن بسیاری از امکانات تعلیم و تعلم زبان‌های دیگر و ارتباط بین‌زبانی در گذشته، سرفصل شاخصی را در جریان بیداری اسلامی به خود اختصاص می‌دهد.



آغازگر حرکت اصلاح و بیداری در دو سده اخیر سید جمال‌الدین اسدآبادی است. این حقیقتی است که مورد اعتراف و تأیید بسیاری از مطلقان است (نک. کرمانی، ۱۳۵۷: ۷۹؛ مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۷: ۱۴، ۱۲۰، ۳۶۳، ۳۶۵).

سید جمال هم خود با زبان‌هایی آشنا بود و هم نسبت به جایگاه زبان و اهمیت آن وقوف داشت و در این زمینه‌ها تئیهات متعددی داده بود. او گذشته از زبان فارسی، با زبان ترکی که در دیار خود وی همدان و اسدآباد تکلم می‌شد و نیز ترکی اسلامبولی و اردو آشنایی خوبی داشت. عربی را با زبردستی می‌گفت و می‌نوشت، چندان که نوشته‌های عربی وی خطب صدر اسلام را به یاد می‌آورد. او زبان فرانسه را نیز می‌دانست و نیازهای خود را در گفتن و خواندن به این زبان مرتفع می‌ساخت. از انگلیسی و روسی هم بی‌بهره نبود. سید معتقد بود که اگر طلبه، درس عربی می‌خواند، باید آن عربی، «عربی قرآن و نهج البلاغه» باشد و باید آن طلبه بتواند با آن «عربی»، علاوه بر موشکافی‌های علمی و فقهی، مسائل سیاسی و اجتماعی جهان اسلام را فهم کند، آن «عربی»، سلاح برنده وی باشد، با آن زبان یا زبان‌های دیگر بگوید و بنویسد. فرزند حاج محمدحسن امین‌الضرب، خاطره‌ای از سن چهارده سالگی خود حکایت می‌کند؛ وقتی که سید جمال او را در خانه امین‌الضرب می‌بیند و چون خبردار می‌شود که در حال خواندن درس دین است، اما قدرتی بر تکلم به زبان عربی ندارد، بسیار خشمگین می‌شود و او را امر می‌کند که هر روز يك صفحه انشا به عربی بنویسد و پدر را وامی‌دارد در ازای کوشش مدتی، به فرزند خود صد اشرفی انعام بدهد (مهدوی: ۱۸۴، با تصرف و تلخیص).^۴ دیدگاه‌های سید جمال، در باب «دانش دین» و «زبان عربی» محدود به يك زبان نبود. او معتقد بود که عالم دینی باید زبان‌های مهم دنیا را بداند، یا دست کم، از آن جا که همه چیز را همگان دانند، حوزه دینی نیز همه چیز را که برای دانستن دین و دفاع از کیان امت در بازی‌های پیچیده جهانی لازم است، به طور منظم بخواند و بداند.

سید جمال به سرزمین‌های متعددی سفر کرد. طولانی‌ترین اقامت او در مصر بود و در آن جا توانست بیش از هر سرزمین دیگری تأثیرگذار و تحول‌آفرین باشد. مصاحب و شاگرد سید جمال در سرزمین اخیر، شیخ محمد عبده است که از سید در زمینه‌های مختلف فکری،

از جمله موضوع اهتمام به زبان تأثیر پذیرفته است. شیخ پس از آشنایی با سید و تشویق او، به مدد سفر خود به اروپا به فراگیری زبان فرانسه روی آورد. وی کوشید با حقوق فرانسه نیز آشنا شود (عبده، ۱۹۸۱، ج ۲: ۸۷) و این آشنایی‌ها، وی را مساعدتی مطلوب در امر اصلاح الازهر و نیز تعامل با جامعه نواندیش مصر در سال‌های آتی رساندند (نک. دزاز، ۱۳۹۴: ۱۷۴).

عبده که بعدها شیخ الازهر و بالاترین مقام دینی مصر شد، شاگرد سید جمال و در رأس مخاطبان او در مصر است و از آرای سید تأثیرات روشنگر فراوانی پذیرفته است (آقابزرگ طهرانی، بی‌تا، ج ۱: ۳۱۱؛ عنایت، ۱۳۷۲: ۱۱۷ - ۱۱۸). او اولین کسی است که به القای دروس منظم تفسیری به روشی که از سید فرا گرفته بود، پرداخت و با بهره‌گیری از نظرات سید جمال و با اندوخته و تجربه قرآنی خود، آغازگر عملی مکتب روی کرد اجتماعی به قرآن کریم^۵ در عصر اخیر شناخته شد. او بر اثر تشویق و راهنمایی سید با نهج البلاغه نیز آشنا شد (مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۷: ۱۷۷). او در مقدمه شرحی که بر نهج البلاغه نگاشته است، درباره تأثیر بیان امام می‌نویسد: «من برحسب تقدیر، و در زمانی که دچار تشویش و درماندگی در امورم بودم، با نهج البلاغه آشنا گشتم. من نهج البلاغه را وسیله آرامش یافتم. دریافتم که بلاغت و فصاحت را قدرتی است برتر، و دریافتم که قهرمان این میدان، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است. من در این کتاب، گاهی خود را برابر خطیبی بزرگ می‌دیدم که با سخنان خود زمامداران را مورد خطاب قرار داده و به آن‌ها راه و رسم حکومت و چگونگی روش‌های سیاست عادلانه را تعلیم می‌دهد و یا راز مملکت‌داری را برایشان روشن می‌سازد. این کتابی است که «شریف رضی» از سخنان سرور ما امیرالمؤمنین گرد آورده و آنرا نهج البلاغه نامیده است. من نیز نامی شایسته‌تر از نهج البلاغه برای آن نیافتم و هرگز هم نمی‌توانم این کتاب را بیشتر از آنچه از نامش بر می‌آید وصف کنم...» (عبده، بی‌تا: ۳ - ۴).

یک زاویه خاص و قابل توجه در نگاه عبده به نهج البلاغه، خدمتی است که این دفتر بلاغت و اندیشه به زبان عربی کرده و می‌تواند و باید الگوی جوانانی باشد که در پی یافتن منبعی مناسب برای استوارسازی ملکه و سلیقه لغوی خویش‌اند (عبده، بی‌تا، ۵ - ۶).



نگرش عبده به تشیع، چندان مثبت نیست، بلکه به سبب برخی ناآگاهی‌ها و قلتِ وسائط ارتباطی در آن روزگار، گاهی تند و منفی نیز است (قزوینی، ۱۳۳۴: ۹)، اما کوشش او به عنوان عالمی ازهری در معرفی نهج‌البلاغه، سفرهای او به لبنان و نیز نشر نهج‌البلاغه در سال ۱۸۸۵ م در بیروت، اثر بسیار مثبتی بر نگرش دیگر شخصیت‌های مصری و لبنانی به نهج‌البلاغه گذاشت. از جمله این افراد می‌توان به محمد محی‌الدین استاد دانشگاه الازهر، استاد عبدالوهاب حمورا استاد مسائل اسلامی دانشگاه ملک فؤاد قاهره در دهه چهل میلادی، دکتر علی الجندی رئیس دانشکده علوم قاهره، بولس سلامه استاد، شاعر و نویسنده معروف مسیحی لبنانی و جرج جورداق، ادیب معروف مسیحی لبنان و نویسنده کتاب الامام علی، صوت العدالة الانسانیة اشاره کرد. شخصیت شناخته شده دیگر از اهل تسنن در این باب، دکتر صبحی صالح است که به نشر نهج‌البلاغه در سرزمین لبنان همت گمارد و نشر او مورد استقبال مخاطبان شیعی و سنی واقع شد. و می‌دانیم تمایل او به آرمان‌های انقلاب اسلامی، عاملی جهت حذف و شهادت وی گردید.

به گفته استاد جوادی آملی، حوزه ما زمانی انقلابی و ولی‌پرور می‌شود که از راه علم وارد شود، وی در ادامه بیان می‌دارد که تفسیر [قرآن] و نهج‌البلاغه مهجور است؛ تمام این علوم می‌که در حوزه است را مشاهده کرده‌ایم ولی همه این دروس با نهج‌البلاغه قابل مقایسه نیست؛ بسیاری از دانشجویان از محیط بیرون وارد حوزه می‌شوند بدون اینکه قرآن را ببینند می‌تواند کل دروس حوزوی از جمله کفایه و... را ببینند؛ فهم حقیقی با قرآن و نهج‌البلاغه حاصل می‌شود؛ حوزه ما زمانی انقلابی می‌شود که نهج‌البلاغه‌ای و علوی و حسنی و حسینی باشد (سایت پژوهشگاه علوم و حیانی معارج - بنیاد علوم و حیانی اسراء).

در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب، نثر دکتر شریعتی می‌تواند «نثری ادبی-تبلیغی» نام بگیرد که برخوردار از ارزش ادبی در خور اعتنائی است (نک. یا حقی، ۱۳۷۵: ۲۳۶). امام موسی صدر که منشأ تحولات فراوانی در سرزمین لبنان گردید،^۶ با زبان‌های عربی، فرانسه و انگلیسی آشنا بود و هنگام تعامل با خیل پرتنوع مخاطبان خود در چهارراه بین‌المللی لبنان و سفرهای خود به کشورهای مختلف جهان از این زبان‌ها بهره می‌گرفت. وی نزدیکان خود را

نیز به آموختن زبان‌های خارجی تشویق می‌کرد و حتی با وجود مشغله‌های متعددی که داشت، عهده‌دار تعلیم روزانه زبان فرانسه به یکی از نزدیکان خود گردید. آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر، عموزاده امام موسی صدر، تسلط سید موسی را بر زبان فرانسه بسیار می‌ستود و از عدم آشنایی خود با این زبان، حیف می‌خورد (کمالیان، ۱۳۸۶: ۹۳، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۲).

مسأله زبان در سیره علامه طباطبایی نیز جایگاه شاخصی دارد که شاید کم‌تر به آن توجه شده است. زبان آذری، زبان مادری علامه طباطبایی بود و به گواهی چند نوار کاست که از ایشان بر جای مانده است، در سخن گفتن فارسی نیز دارای لهجه بسیار غلیظ آذری بود؛ با این حال، او زبان فارسی را به‌خوبی چشیده و در دو سبک متفاوت غزل عراقی و نیز سره‌سرایی استوار فارسی، طبع آزمایی رخشانی کرده است. او غزل معروف «مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد» را بسیار استادانه در هم‌آوردی با غزل «هوس باد بهارم به سوی صحرا برد» از لسان‌الغیب سروده است؛^۷ قصیده «گذر زدانه و دام جهان و خویش مبارز» و نیز «همی گویم و گفته‌ام بارها» را به پارسی سره، چنان استادانه سروده است که دو کیفیت تغزل با یاد محبوب و سره‌سرایی پارسی به‌نحو لطیف و بی‌نظیری با هم درآمیخته‌اند و هیچ‌یک از این دو وجه بر دیگری پیشی نگرفته و لفظ، معنا را مقهور خود نساخته است. نثرنویسی فارسی علامه در کتب و مقالات ایشان، سهل و ممتنع است و شیوه نگارش، بدون هیچ‌گونه درهم‌پیچیدگی از عهده تبیین استدالات علمی برمی‌آید و رنگ و بوی همان متانت شخصیت و وقار علامه را دارد. عربی علامه نیز در المیزان، در گونه «عربی حوزوی» تا کنون ممتاز و بی‌مانند مانده است و برای مخاطبان عرب، به‌خصوص آشنایان با اصطلاحات علوم اسلامی، قابل ادراک است.^۸

زبان و تنبه به بعد سیاسی و امنیتی آن

پیش از زمان‌های مورد اشاره در بالا، یک «مرد زبان» در ایران می‌زیست که اندیشه کار زبانی سترگی را می‌پخت. او علی‌اکبر دهخدا و کار وی تدوین «لغت‌نامه» بود. او در باب چرایی این رنج سی‌ساله می‌گوید:



مرا هیچ چیز از نام و نان به تحمل این تعب طویل، جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران مغربی و نداشت؛ چه، برای نان، همه طرق به روی من باز بود و با ابدیت زمان، نام را نیز چون جاودانی نمی دیدم، پای بند آن نیز نبودم و می دیدم که شرق باید به هر نحو شده است با اسلحه تمدن جدید مسلح گردد، نه اینکه این تمدن را خوب می شمردم، چه، تمدنی که دنیا را هزاران سال اداره کرده، مادی نبود؛ وقتی ضعف و انکسار ملت خود را دیدم، دانستم که ما ناگزیریم با سلاح وقت مسلح شویم و آن، آموختن تمام علوم امروزی بود. وگر نه، ما را جزء ملل وحشی می شمردند و بر ما آقایی را روا می بینند؛ و آموخن آن [علوم] اگر به زبان خارجی بود، البته میسر نمی شد، و اگر بر فرض محال میسر می گردید، زبان ما که آحسّ میزات ملیت است، منزوع می گشت، پس بایستی آن علوم و فنون را ترجمه کنیم و در دسترس مکاتب بگذاریم و این میسر نمی شد جز بدین که ما اول لغات خود را بدانیم و این کار نوشتن لغت نامه ای شامل و کافل تمام لغات را لازم داشت و این بود که من به فکر تدوین لغت نامه افتادم (دیرسیاقی، ۱۳۶۴: ج ۲: ۱۶۵ و ۱۸۲).

روشن است که در دنیای جدید، مسئله زبان، تنها به الفاظ و یا حداکثر، ادبیات یک قوم مربوط نمی شود، بلکه این موضوع، از يك سو با اندیشه و جان آحاد مردم مرتبط است و از سوی دیگر یک سره ارتباطی وثیق با کیان یک ملت و تمامی هویت و امنیت وی می یابد.^۹ بنابراین طبیعی است که بینیم استعمارگران، زبان خود را از راه های مختلف بر ذهن ملل استعمار شده و مغلوب، تحمیل کنند و بر مسئله سیطره زبان خود بر مناطق استعمار شده، مراقبت به خرج دهند و در عین حال، در صدد ضربه زدن به کارکردهای مثبت زبان ملل برآیند.^{۱۰}

بی توجهی به مسئله ی زبان، منفذ مهمی را به شیاطین عرصه ی بین الملل نشان داد و خسارتی عظیم و جبران ناشدنی را برای تمامیت جهان اسلام همراه آورد؛ چنان که سید جمال در این باره فرمود:

یکی از خطب های بزرگ زمامداران پیشین عثمانی، بی توجهی به تعمیم زبان عربی در سراسر اقطار تحت سیطره شان بود تا تمام عجمان آن را بیاموزند و احکام اسلامی و علوم و



ادبیات و مکارم اخلاق و ادب را بدان فهم کنند. حکام عثمانی به کشورگشایی دست زدند، اما جز قوای مادی، چیزی در دست آنان باقی نماند؛ آنان از فهم معنای قرآن بازماندند و از دیانت اسلامی فهمی ساده و سطحی به دست آوردند، حال آنکه این فهم عمیق است که تضمین کننده سیادت در يك سرزمین است و سیادت داشتن در کسب قوای مادی خلاصه نمی شود.

سید برای دفع خطری مهلك تر، پیشنهاد کرد:

«زبان قرآن»، زبان رسمی جهان اسلام باشد و امپراتوری عثمانی نیز به واحدهای سیاسی نیمه خودمختار فدرالی تقسیم شود (موثقی، ۱۳۸۰: ۲۱۳ و ۲۱۵).^{۱۱}

این سخن سید بسیار مهم و در خور تأمل، بلکه تحقیقی جداگانه است. او در بیش از یک قرن پیش از لزوم اتخاذ «زبان قرآن» به عنوان زبان رسمی جهان اسلام سخن گفته است (نک. خوش منش، ۱۳۸۸: ۱۹۰ - ۱۹۵).

نقحه تعهد و تنبّه در زبان

جنبش و بیداری‌ای که از آن سخن می‌گوییم، روح تعهد را در ادبیات نیز دمید و آن را با خود هم‌نوا و هم‌آواز کرد. صحنه این بیداری از کناره‌های اطلس تا کرانه خلیج بنگال بود و ما در این جا به‌مروری فشرده بر پیدایی این تحول شعر فارسی، عربی و اردو می‌پردازیم:

۱. در شعر معاصر فارسی

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر توانای قرن نهم هجری در سال ۸۹۸. ق درگذشت و با مرگ او دفتر زرین شعر کلاسیک ایران که با جعفر بن محمد رودکی باز شده بود، بسته شد. در دوره صفوی هیچ شاعر مبتکر و بزرگی که بتواند از حیث سلامت بیان و جزالت مضمون، نام و مقامی شایسته در تاریخ ادبیات ایران به دست آورد برنخواست. ترویج مذهب شیعه و ضدیت نیروی عثمانی سیاست عمده شاهان صفوی بود. در این بین اگر شعری نیز سروده می‌شد به جای مدیحه و تغزل، بیش‌تر در مدح اولیای دین و ذکر کرامات ائمه اطهار^(ع) و مصیبت شهیدان کربلا بود. شعر این دوره به تدریج به دست عامه افتاد و سستی در آن راه یافت؛ بازار



استعانت از استعاره، مجاز، خیال‌بازی و نازک‌پردازی‌های دور از ذهن گرم شد و سخن‌سخنوران رفته‌رفته از لطف و ذوق عاری گردید. به گفته ملک‌الشعراء بهار، نادرشاه به شعر و شعرا اعتنایی نداشت، شعرا هم به او اعتنایی نداشتند. کریم‌خان زند هم معلوم نیست به کسی صله شعری داده باشد. آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه به‌واسطه اشتغال مستمر به جنگ و پیروزی، طبعاً فرصتی برای نواختن طبع شاعران و گویندگان نداشت. اما جانشین او، فتحعلی‌شاه، درباری باشکوه در تهران تشکیل داد و برآن شد که زندگانی درباری پر عظمت در روزگاران باستان را تجدید کند و درباری نظیر دربار سلطان محمود غزنوی یا سلطان سنجر سلجوقی پدید بیاورد؛ درباری که اگر از سطوت غزنوی غازی یا سلطه سنجر سلجوقی نصیبی نداشت، از طریق خوش‌گذرانی و تکاثر اموال و اولاد، جبران هرگونه کاستی را نموده باشد. فتحعلی‌شاه با استعداد و دست‌کم باسواد بود؛ شاهنامه‌خوان بود و غزلیاتی بسیار از او با تخلص «خاقان» برجای مانده است. او شاعران را می‌نواخت و صدها شاعر و قصیده‌گو را که محور آنان نیز ملک‌الشعراء صبا بود در امید یافتن صله یا ربودن عنوان ملک‌الشعرابی گرد خود آورده بود و به تعبیر دکتر شریعتی درباره محمود غزنوی، خیل شعرا را به‌آخور بسته بود. عصر «بازگشت» آغاز شد. عصری که به قول نیما بازگشتی از «روی عجز به سوی سبک‌های مختلف قدیم» و اقتضای طرز استادان بزرگ سخن، مانند فردوسی، عنصری، فرخی، منوچهری، حافظ و سعدی بود، با این تفاوت که استادان سخن قدیم، بیش از آنکه گرفتار قافیه‌اندیشی باشند، به معانی و مضامین توجه داشتند؛ اما سخن‌گویان دوره بازگشت، اشعار ادوار گذشته را «شبییه‌سازی» یا به اصطلاح خود «تبع و اقتفا» می‌کردند. آنان بر حسب سفارش مشتریان، عبارات پرآب‌وتاب را در قالب می‌ریختند و تحویل صاحب‌کار می‌دادند. در این بین، هیچ چهره‌ای درخشان‌تر از چهره‌های پیشین پدیدار نشد، سهل است، گروهی آدم‌های دروغین به وجود آمدند: سعدی دروغین، سنایی دروغین، منوچهری دروغین و دیگر و دیگران دروغین. بدیهی است که در این عصر، دیگر توجهی به حوادث اجتماعی و وضع زمان نمی‌رفت. سخنی از شکست‌های پیاپی که بر پیکر نحیف کشور وارد می‌آمد نبود. سخنی از فقر و فاقه و مسکنت مردم که می‌بایست شیره جان خود را پشتوانه وطن‌فروشی و

پیوست قراردادهای خفت بار بنمایند، شنیده نمی‌شد و فاصله میان شاعران و مردم، درّه‌ها بود و پرتگاه‌ها؛ اما در مقابل تا جایی که جا داشت، مضامین کلام این سعدیان دروغین، مدح و منقبت بود، ستایش شب بود و شاهد و شمع و شراب و شیرینی، عیش و نوش و شکار با خمیرمایه‌ای از تشبیب و تغزل با یار گل‌عذار و تصویری از طبیعت و بهار و یا بی‌وفایی دنیای خنّارِ غدار و فلک بی‌قرار. چاشنی سخن نیز اندک‌مایه‌ای بود از جست و جوی چیزی آرامش‌بخش، از چیزی که باید باشد، چیزی که کسی به‌درستی نمی‌دانست چیست و کجاست، اما بود و می‌بایست بیاید.

«آن چیز» با ظهور مشروطیت و بیداری آمد و ابتدا در ایران و سپس در ادبیات دیگر کشورهای اسلامی شکلی ثابت و معین به‌خود گرفت، سینه و صدای گرفته شاعران را گشود، بر زبان آنان جاری شد و زبان آنان بدان، سخت و محکم شد (آرین‌پور، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۹، با تصرف و تلخیص). آری، «شعر زندگی» و شعری که خود، زندگی بود پدیدار شد. شعری که در هدف و محتوا، دربار را ترک گفت و به کوی و برزن آمد و سرشار از خون و فریاد و گرمی زندگی و آرمان گردید. شعری که هر انتقادی که بر آن وارد باشد، از اتهام جدایی از زندگی مردم - که قرن‌ها دامن و گریبان شعر فارسی را گرفته بود - مبرا بود. در اینجا به شعر فارسی مشروطیت در دو قالب کلی می‌نگریم.

- تحريك آفرینی

شعر دوره مشروطه، مقطع آغاز پادشاهی مظفرالدین‌شاه تا چند سالی پس از کودتای ۱۲۹۹. ش را دربرمی‌گیرد و از نظر اندیشه و محتوا برای اولین بار و به شکلی محسوس، حاوی موضوعات زیر است:

- وطن؛
- آزادی و قانون؛
- فرهنگ نو و تعلیم و تربیت جدید؛
- ستایش علوم جدید؛
- مسئله زن و احقاق حقوق او؛



• مبارزه با خرافات مذهبی (نک. شفیع کدکنی، ۱۳۷۸: ۷۴).

۱. پس از تحول پدید آمده مزبور، سخنوران و نویسندگانی مانند ملك الشعراء بهار، ادیب پیشاوری، اشرف‌الدین قزوینی، عارف قزوینی، ادیب‌الممالک فراهانی، میرزاده عشقی، علی‌اکبر دهخدا، ابوالقاسم لاهوتی، پروین اعتصامی و وحید دستگردی هر يك به‌نحوی با نجوهای مردم هم‌آواز شدند و درد مردم و جامعه را گفتند و سرودند. آنچه در این بین حائز اهمیت است، این است که شماری قابل توجه از شعرا، ادبا و نویسندگان عصر مشروطه، جدا از آنکه پایه‌پای مردم هم‌عصر خود، گفتند و نوشتند، رأساً به مبارزه نیز پرداختند. آنان حزب سیاسی تشکیل دادند، روزنامه راه انداختند، حبس و تبعید و آزار و اهانت دیدند و جان خود را نیز تقدیم کردند. آری، انقلاب فرانسه از آرا و آثار ژان ژاک روسو، موتسکیو و حتی جان لاک و ولتر و اصحاب دائره‌المعارف تأثیر پذیرفته بود، ولی نوع دانشمندان و نظریه‌پردازان تراز اول، چه به‌سبب بعد زمانی و مکانی و چه به‌دلایل دیگر، به‌سان آنچه در تاریخ بیداری ایران اتفاق افتاد، در بطن و متن نهضت حاضر نبودند، نبرد نکردند، مسؤولیت نپذیرفتند و به طناب و خنجر دژخیمان مبتلا نشدند.^{۱۲} اگر استالین و به‌صورتی دیگر، ناپلئون، نویسندگان را فاحشه و عوامل و اطرافیان خود را تنها ابزارهایی جان‌دار در دفتر کار خویش می‌دیدند، و یکتور هوگو نویسنده را رهبر ملت و ابزارهای جان‌دار حرکت روحی و معنوی او می‌شمرد (Bessière, 40) و ماکسیم گورکی نویسنده را پرچم‌دار ملت خویش می‌دانست که نباید و نباید دنبال ارتش حرکت کند، بلکه باید جلودار باشد. این جلوداری رهن آگاهی و دانستن احتیاجات و آرزوهای ملت است و نویسنده باید برای همان نیازها و آرزوها مبارزه کند و اگر لازم بود جان خود را نیز پشتوانه و پیوست گرداند (گورکی، ۱۳۳۰: ۱۶). ما تجسم عملی این آرمان‌ها را در خیل گویندگان و نویسندگان درجه اول بیداری و بین‌الملل انسانی و اسلامی می‌بینیم.

از جمله سخنوران عهد مشروطیت، یکی سیداشرف‌الدین حسینی قزوینی است که استاد سعید نفیسی در باره او می‌گوید: سیداشرف‌الدین در مدرسه صدر حجره‌ای تنگ و تاریک داشت. من کودک یازده‌ساله بودم که اشعار او را به‌ذهن سپردم. او در آن گیرودار و گیراگیر اختلاف مشروطه‌خواهان و مستبدان به‌میدان آمد. اشعار معروفی در نکوهش زشت کاری‌های

محمدعلی شاه و امیر بهادر و اعوان و انصار ایشان گفته بود که دهان به دهان می گشت. در این حوادث هیچ کس مؤثرتر از او نبود. سحری در سخن او بود که من در سخن هیچ کس ندیدم. روح مردم در زیر دست او خمیرمایه ای بود که به هرگونه که می خواست آن را در می آورد. آزادی و آزاداندیشی او عجیب بود. با این همه کمترین ادعایی نداشت... (حسینی قزوینی، ۱۳۶۳: مقدمه، مقاله سعید نفیسی، با تلخیص؛ هم چنین نک. یاحقی، ۱۳۷۵: ۵۹ و ۶۰).

در همین زمان، مبارزه نسلی بیدار در شبه قاره هند برای آزادی و استقلال آغاز شد. جدا از نقشی که سید جمال به طور مستقیم در بیداری آفریقا ایفا نموده بود، آزادی هند نیز خود گشاینده درهای آزادی بر روی شرق و قاره آفریقا بود. در ندهایی که از شبه قاره برخاست، پس از ندای بلند سید جمال، ندای رسای علامه محمد اقبال لاهوری بسیار حائز اهمیت است. او خود از الهام گیرندگان از سید جمال بود و به گفته احمد سروش در مقدمه دیوانش: «کسانی که با رمز انشراح آشنا هستند بهتر می دانند که با گشودن سینه اقبال، عقده قرون از شعر پارسی باز شده است» (اقبال لاهوری، ۱۳۴۳: مقدمه).

او کسی بود که به جای «زمانه با تو نسازد تو با زمانه ساز»، می گفت: «زمانه با تو نسازد تو با زمانه ستیز».

گفتند جهان ما آیا به تو می سازد؟
گفتم که نمی سازد گفتند که برهم زن؛
در میکده ها دیدم شایسته حریفی نیست
با رستم دستان زن با مغبچه ها کم زن؛
ای لاله صحرائی تنها نتوانی سوخت
این داغ جگر تابی بر سینا هی آدم زن؛
تو سوز درون او، تو گرمی خون او
باور نکنی؟ چاکسی در پیکر عالم زن
(اقبال لاهوری، ۱۳۴۳: ۳۶۳).

او گفت:

خورشید چو پیرایه به سیماب سحر بست
آورزه به گوش سحر از خون جگر بست؛
از دشت و جبل قافله ها رخت سفر بست
ای چشم جهان بین به تماشای جهان خیز؛
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز؛
از خواب گران خیز؛



دریای تو دریاست که آسوده چو صحراست؟
 بیگانه آشوب و نهنگ است چه دریاست؟!
 از خواب گران خواب گران خواب گران خیز؛
 از خواب گران خیز؛
 ... از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز؛
 ... با خرقة و سجاده و شمشیر و سنان خیز؛
 ... صهبای یقین درکش و از دیرگمان خیز؛
 ... معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز؛
 از خواب گران خواب گران خواب گران خیز؛
 از خواب گران خیز (اقبال لاهوری، ۱۳۴۳: ۱۴۱).

- دمیدن حس همدردی و همنوایی

یکی از خصوصیات دیگر که در کارنامه ادبی شعر بیداری حائز اهمیت است، همدردی سخنوران ایران با محرومان دربند استعمار در دیگر سرزمین‌های اسلامی و حتی غیراسلامی اما استعمارزده از کناره‌های خلیج بنگال تا کرانه‌های اقیانوس اطلس است: از ویتنام و از هند مهاتما گاندی گرفته تا غنای قوام نکرومه و کنگوی پاتریس لومومبا. شاعران ایران رنج مردم این دیار را سرودند و قهرمانان این پهنه گسترده را ارج نهادند و بزرگ داشتند. هرچند فاصله زمین زردهای ویتنام تا خاک سیاهان کنگو متجاوز از پانزده هزار کیلومتر بوده باشد. این حکایتی ارجمند از آگاهی و تعهدی است که شاعر ایرانی پس از عصر مشروطیت احساس کرد تا مثلاً چنین زبانی داشته باشد:

عرق اسلام چه شد؟ خون مسلمانی کو؟ غیرت هند و سلحشوری افغانی کو؟
 وحدت دولت ایرانی و عثمانی کو؟ آصف دیو کش ملک سلیمانی کو؟
 تا کشد اهرمتان را به خم پالاهنگ (از و حید دستگردی. در این باره نک. ذاکر حسین، ۱۳۷۹، مقدمه: ۱۴ و ۱۵ و نیز نمونه‌های دیگر را در: کاکایی، ۱۳۸۰: ۷۳ - ۷۶).



در آغاز دهه شصت میلادی، سازمان‌های جاسوسی بلژیک و آمریکا به کمک ارتش بلژیک دست‌به‌دست هم دادند تا پاتریس لومومبا نخست‌وزیر جوان دولت کنگو را که چند صباحی از استقلال مرحمتی به آن از سوی دولت بلژیک می‌گذشت، از میان بردارند. کلمات زیر در رثای او و همدردی با مردم کنگو^{۱۳} در ایران سروده شد و بر سر زبان‌ها افتاد:

هوا دل‌پذیر شد گل از خاک بردمید؛ پرستو به بازگشت، زد نغمه امید؛
به جوش آمده است خون درون رگ گیاه؛ بهار خجسته باز، فراوان رسد ز راه.^{۱۴}

همبستگی نویسندگان و شاعران ایرانی با مردم فلسطین در زمان پهلوی دوم نیز فصلی مهم و در خور توجه را به دست می‌دهد. نویسندگانی که درد ایران و داعیه ایرانی‌گری داشتند و حتی بعضاً میانه‌چاندانی با اسلام و قرآن و دل‌خوشی نیز از قوم عرب در حافظه تاریخی خود نداشتند، حمایت‌های حکومت پهلوی را از رژیم اسرائیل برتابیدند.

آنان برابر تلقینات پان‌ایران‌یسم پهلوی و شوونیسم فارسی مبنی بر اینکه در عهد بوق، عرب سوسمارخور به ایران حمله کرده‌اند و هم‌اکنون باید پشت سر هرکه به عرب بتازد، ایستاد، بی‌تفاوت نشستند. نوشته‌هایی متعدد به مردم ایران نشان داد که اسرائیل چه می‌کند و حرف و سخن عرب بر چیست (در این زمینه نک. براهنی، ۱۳۵۸: ۱۱، مقدمه).

۲. در شعر معاصر عربی

همزمان با پیدایش ادبیات آغاز مشروطیت در ایران و ظهور شاعران دوره مشروطیت - که نام برخی از آنان در آغاز گذشت - دوره نخستین تحول در شعر معاصر عرب نیز آغاز شد و شعرایی مانند احمد شوقی (مصر)، بارودی (مصر)، و جمیل صدقی الزهاوی (عراق) ظاهر شدند. شعر این دو گروه، دارای ریشه‌ها و اهدافی مشابه و برآمده از همان روحی بود که سید جمال و شاگرد او محمد عبده در اندیشه روشنفکران ایران و مصر دمیده بودند (نک. شفیع‌ی کدکنی: ۴۰ و ۶۱). دو سرفصل تحرك آفرینی و هم‌نوایی در این بخش مهم از شعر جهان نیز قابل مشاهده است.



- تحرك آفرینی

نمونه‌ای از تحرك آفرینی را در شعر معاصر عرب در شعر شاعر سوری، نزار قبّانی به نظاره می‌نشینیم که در جمهوری در اتوبوس می‌گوید:

یازده مرد به فرماندهی يك زن به نام دلال‌المغربی توانستند دولت فلسطین را تأسیس کنند. پس از اینکه جهان اجازه نداد آن‌را به‌وجود بیاورند؛

این نخستین بار است که يك زن، نزد ما به مقام ریاست جمهوری می‌رسد؛^{۱۵}

قهرمان زن و مرد نمی‌شناسد؛

زنان می‌توانند سرافرازتر و اصیل‌تر از مردان عشق بورزند و بهتر و شایسته‌تر، شاهد مرگ را در آغوش بگیرند. وقتی دلال‌المغربی تصمیم گرفت زنانگی خود را به‌کار گیرد، به سرزمین فلسطین رفت... همان‌گونه که مریم دخت عمران عمل کرد؛

در سرزمین پاکی که گندم و زیتون در آن می‌روید و پیامبران از جانب خدا مبعوث می‌شوند، دلال به درخت خرما تکیه داد. اما سربازان اسرائیلی به او که در حال وضع حمل بود تیر اندازی کردند، آنان پس از آنکه دریافتند او دیگر فرزندی به‌دنیا نمی‌آورد، راه خود را در پیش گرفتند؛

و فرزندانش پس از یازده سال دیگر برمی‌گردند... پس از پانزده سال... پس از پنج‌هزار سال تا گور مادر خود را که شکوفه پرتقال بر آن روئیده زیارت کنند؛

... همه مُردند ولی خون آن‌ها به يك‌زبان جدید بدل شد؛

از زبان قدیم عرب گریختند و زبان خاص خود را اختراع کردند؛

از زبانی که هیچ کاری نمی‌کند به زبانی که هر کاری را انجام می‌دهد پای نهادند؛ از علم کلام و دلائل الخیرات و معلقات و کلیله و دمنه... سماورهای سبز و حشیش و بنگ و پرونده‌های اتحادیه عرب گریختند؛

از يك زبان مرده به يك زبان در حال تولّد گریختند...

آنان در لحظه‌ای از تجلیات صدق و صفا تصمیم گرفتند همه مفردات ترسوی زبان عربی را بکشند... تصمیم گرفتند فرهنگ لغت را اشغال کنند (قبّانی، ۱۳۷۷: ۳۰، با تلخیص).

قبّانی در باره‌ی همین زبان مورد اشاره در بالاست که می‌گوید:

کلمه «شاعر» در زبان عرب، یکی از شیرین‌ترین کلمات است... این کلمه دارای هزاران معنی و احساس و احتمال است... به‌همین دلیل است که سخن از شاعر متخصص در عشق و مغازله، يك سخن خرافاتی است که بی‌شبهت به افسانه ماهی پرنده و سخنگو نیست... که در عین حال، باله برقصد. شاعر صاحب‌دل شیرین سخن و مهربان که در قرن هجدهم می‌زیست و بر برگ‌های بنفشه می‌نوشت و چهل‌وهشت ساعت درکنار دریاچه ژنو می‌گریست، اکنون در آستانه قرن بیست و یکم نمی‌تواند آن کارها را انجام بدهد و گرنه با کفش چوبی بر فرقش می‌کوبند. شاعر این قرن بر بشکه باروت خاورمیانه نشسته است (قَبانی، ۱۳۷۷: ۶۱).

قَبانی معتقد بود که در این زمانه رکود، شعر به جای این که جنگاوری در میدان رویارویی باشد، حالت سربازی را یافته که در قهوه‌خانه‌ها در حال پرسه زدن است.

او همچنین می‌گوید:

... درروزگارنفت... شاعر در پی جامه‌ای است؛

درحالی که قجگان جامه حریرمی‌پوشند!

ای تونس سرسبزجام من تلخ است؛

آیا درشکست هم جام‌ها به سلامتی نوشیده می‌شود؟!

نقشه بزرگ وطن رسوایی است.

و سراسرموانع، مراکزسازمانهای امنیت، وسگان است.

جهان عرب... یا گوسفندی است که ذبح می‌شود؛

و یا حاکمی قصاب است.

جهان عرب شمشیرش را به گرو داده!

وحکایت شرف والا، سرابی بیش نیست.

جهان عرب نفتش را در خصیتیش سرازیر می‌کند؛

ومی‌گوید... خدا بخشنده و «وهاب» است!

ای تونس سرسبز... رهایی ما چگونه است؛

دیگرکتابی ازکتب آسمانی باقی نماند (قَبانی، ۱۳۶۴: ۳۴).



- دمیدن حس همدردی و همنوایی

دو نمونه از همنوایی را در شعر محمود درویش و محمد الفیتوری می‌بینیم. درویش معتقد بود: «شعری که نتواند چراغی را از خانه‌ای به خانه‌ای حمل کند، شعر بی‌رنگ و بویی است» (نک. شفيعی کدکنی: ۲۵۲ و ۲۶۰). او می‌گفت:

به من مگو:

کاش نانوا بودم در الجزایر؛

تا هم‌آواز شوم با يك ستیزه‌گر؛

به من مگو:

کاش چوپانی بودم در یمن؛

تا بخوانم برای شورش‌های زمن؛

به من مگو:

کاش کارگر کافه‌ای در هاوانا بودم؛

تا بخوانم برای پیروزی کوه‌ها؛

به من مگو:

کاش حمال کوچکی در اسوان بودم؛

تا بخوانم از برای سنگ‌ها؛

دوست من!

نیل در ولگا نمی‌ریزد؛

و نه به رود کنگو، و رود اردن در فرات؛

هر رودی سرچشمه‌ای دارد، مجرای و حیاتی دارد؛

دوست من... سرزمین ما عقیم نیست؛

هر سرزمینی را روز میلادی است؛

و هر بامداد با يك ستیزه‌گر وعده دارد (درویش، ۱۳۵۶: ۴۸؛ تفصیل را نک.

خوش‌منش، ۱۳۹۱: ۳۹۶-۴۲۶).

ختام سخن

آنچه گذشت، مبانی‌ای برای تنبّه به ظرفیت‌های فرهنگی و زبانی و نیز مسئولیت‌های دینی و علمی و فرهنگی است که در داخل کشور و در سطح بین‌الملل پیش روی ماست. آنچه در دو سده اخیر صورت گرفته، اغلب با دست‌هایی تقریباً خالی و امکاناتی بسیار محدود بوده است. فرصت‌هایی که ما هم‌اکنون در پیش رو داریم، بسی فزوتتر بلکه غیر قابل قیاس با آن چیزی است که در روزگاران گذشته وجود داشته است. در اینجا یک تفاوت مهم در این بین وجود دارد. در روزگار گذشته انگیزه اقدام و عمل، بسیار بود و این موضوع تا حد زیادی نقص وسایل و امکانات را جبران می‌کرد، اما امروزه گویی از آن اشتیاق بنا بر علل و عوامل گوناگونی کاسته شده است. گاهی نیز کوشش می‌شود آنچه در زمینه‌های روحی و قلبی فروکاسته شده، با بذل امکانات جبران گردد که این امر قرین توفیق درخوری نخواهد بود. قبل از انگیزه، آمادگی و استعداد نسل و نیروهای جامعه اسلامی فزوتتر از گذشته در جای خود هست، اما نحوه به کارگیری این نیروها و هدایت بایسته آن به سوی مسئولیت‌های مورد اشاره، کار مهمی است که در برنامه‌ریزی‌های امروزه حوزه تعلیم و تربیت، اعم از حوزه علمیه و آموزش و پرورش و آموزش عالی باید مورد توجه قرار گیرد. لازم است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Armée du Salu، نهضت انجیلی، که در سال ۱۸۶۵م توسط کشیش متدیست، ویلیام بوث تأسیس شد و تا زمان حاضر از فعالیت و گسترش نمایندگی‌های خود در نقاط مختلف دنیا باز نایستاده است. «جزایر سلیمان» و کشور «توگو»، آخرین نقاط تأسیسی در سال ۲۰۱۱م بودند. حرکت مزبور بخشی از کلیسای جهانی است که با فعالیت‌های متنوع مدنی، کوشش گسترده‌ای را در راه فعالیت‌های تبشیری و تبلیغ مسیحیت به ثمر رسانده است. نگارنده در برخی از کشورهای آفریقایی از نزدیک شاهد فعالیت‌های متنوع و منظم این «ارتش» بود.

2. Troupes de l'Armée Coloniale

۳. انگلیس و فرانسه، جدا از رقابت‌های هزارساله، به طور مشخص از اواخر دهه ۱۸۵۰م در صدد گسترش نفوذشان در مستعمرات خارج اروپا بودند، اما آلمان تحت رهبری بیسمارک به سوی اتحاد و تثبیت قدرت خود در اروپا پیش رفت و برای مراحل آتی نیز توسعه مستعمرات را در



آفریقا و چین مدّ نظر قرار داد. این امر زنگ خطر را بین سیاستمداران انگلیس و فرانسه به صدا در آورد و این دو کشور با نادیده گرفتن اختلافات خود تصمیم گرفتند در مقابله با توسعه نفوذ آلمان متحد شوند. این قربت و اتحاد ابعاد گوناگونی داشت؛ از جمله در یک اقدام دیپلماتیک و تصنّعی، فرانسه اشغال مصر را از سوی انگلیس به رسمیت شناخت و انگلیس نیز اشغال مراکش از سوی فرانسه را. این دو همچنین برای بهره‌برداری از کانال سوئز و تنگه جبل الطارق به همدیگر تضمین‌هایی متقابل دادند. این اتحاد و اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی انگلیس و فرانسه علیه آلمان - که خواهان حقی برابر با کشورهای فوق بود و اعتراض و مقابله‌هایی را آغاز می‌کرد - در نهایت باعث شد تا اروپا دو جنگ مهیب را در قرن بیستم (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴-۲۱ نوامبر ۱۹۱۸/۱ سپتامبر ۱۹۳۹-۶ اوت ۱۹۴۵) ثبت کند و سرزمین‌های وسیعی را خارج از این قاره، گاهی با دستور صریح سران اروپایی در کام آتش و خون فرو ببرد. اروپاییان به این دو جنگ شهری و داخلی خود، که عوامل پیچیده دیگری هم در پیدایی آن مؤثر بود، نام جنگ جهانی (Guerre Mondiale/World War) بخشیدند. «جنگ‌افروزی ماهرانه میان دولت‌های جهان سوم» از سیاست‌های قدرت‌های پس از جنگ برای فروش سلاح گردید (نک: Kennedy, Paul, 1984: pp. 166- 167).

Kennedy, Paul, 1980: chapter 14 به نقل از: کریمی، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۳ و ۲۷۸. و نیز نک. Brachet, 1974: p. 15, 42-43, 82-84. وصفی که برخی از این جنگ کرده و آن را «جنگ جهانگیر اروپا» نامیده‌اند، وصف صحیحی است. جنگ دوم، تثبیت حاکمیت دلار و زبان انگلیسی را در مناطق وسیعی از جهان، شدّت و سرعت بخشید.

۴. در این زمینه، این سخن استاد شهید مطهری نیز محل توجه است که: در حوزه‌های علوم دینی، ادبیات عرب خوانده می‌شود، اما با یک روش غلط. در نتیجه طلاب علوم دینی پس از سال‌ها تحصیل ادبیات عرب، با آن که قواعد این زبان را به‌خوبی یاد می‌گیرند، خود زبان عربی را یاد نمی‌گیرند، نه می‌توانند با آن تکلم کنند، و نه می‌توانند از عربی فصیح استفاده کنند یا به عربی فصیح بنویسند (طباطبایی: ۱۶۵-۱۹۸).

۵. روش تفسیر اجتماعی، در پی تبیین رابطه قرآن کریم با سرنوشت فرد و اجتماع است و استنتاج قرآن کریم در قضایای مربوط به فرد و جامعه، سیاست، اقتصاد و سرنوشت انسان در این دنیای بزرگ و پیچیده از موضوعات اصلی آن است. این رویکرد، تنها در پاره‌ای از سرزمین‌های اسلامی مجال بروز و رشد یافت (معرفت، ۱۴۱۸، ج ۲: ۴۵۲؛ الهاشمی، ۱۴۲۸: ۹).



۶. امام موسی صدر بزرگ‌زاده‌ای بود که غبار حقارت از چهره شیعه در سرزمین شام زدود و تابناکی پیشین شیعه را به سرزمین علما و بزرگان جبل عامل بازگرداند. او فرزند آیت‌الله سیدصدرالدین صدر، عالمی سترگ و جانشین آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم بود. جدّ پدری او آیت‌الله سید اسماعیل صدر، جانشین آیت‌الله میرزا حسن شیرازی و جدّ مادری وی آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، رهبر قیام مردم مشهد بر ضدّ رضاخان و جانشین آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی زعیم شیعیان عصر خود بود. جدّ اعلای امام صدر، آیت‌الله سید صدرالدین صدر مرجع بزرگ حوزه اصفهان و استاد فرهیختگانی چون شیخ مرتضی انصاری بود. امام موسی صدر با بیوت سیادت ایران و عراق و لبنان و شمار کثیری از علمای بزرگ هم‌چون آیت‌الله مرعشی نجفی، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرتضی آل یاسین، علامه شرف‌الدین و امام خمینی دارای رابطه نسبی و سببی بود. دانشمندانی چون شهید اول، شهید ثانی و شیخ حرّ عاملی تنها سه تن از اجداد مادری این شجره طیّبه هستند. امام موسی صدر با زبان‌های عربی، فرانسه، انگلیسی و قضایای بین‌المللی و سیاسی جهان آشنایی داشت. به گفته شهید مطهری، او یک ادیب تمام‌عیار بود و در تاریخ و موسیقی سیاست و دیپلماسی دارای ذوق و تبحری بالا بود؛ بیان او زیبا و خط او برازنده و چشم‌نواز بود. او موضوعات پیچیده منظومه حاج ملاهادی سبزواری را با سرانگشتی حل می‌کرد. شهید مطهری تصریح می‌کرد امام صدر یکی از بهترین افرادی بود که حرف‌های ملاصدرا را به درستی فهمیده‌اند (نک. کمالیان، ۱۳۸۶: ۲۱، ۱۸۶، ۳۱۳).

۷. فی‌المثل اگر سعدی می‌گفت:

نفسی وقت بهارم هوس صحرا بود / با رفیقی دو که دائم نتوان تنها بود
حافظ نیز سروده بود:

هوس باد بهارم به سر صحرا برد / باد بوی تو بیاورد و قرار از ما برد
هر کجا بود دلی چشم تو برد از راهش / نه دل خسته بیمار مرا تنها برد
جام می‌دی ز لب دم ز روان بخشی زد / آب می‌را دم جان بخش روان‌افزا برد
دوش دست طلبم سلسله شوق تو بست / پای خیل خردم لشگر غم از جا برد
دل سنگین تو را اشک من آورد به راه / سنگ را سیل تواند به ره دریا برد...
علامه طباطبایی نیز می‌سرود:

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد / رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت / از سمک تا به سماکش کشش لیلا برد



- من خسی بی سروپایم که به سیل افتادم / او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد... (نک. سعدی، بی تا: ۸۳۶؛ حافظ، ۱۳۸۱: ۱۵۰؛ حافظ، ۱۳۵۹: ۲۱۴).
۸. هر چند جای در آوردن متن این تفسیر به زبان عربی مصر و لبنان وجود دارد.
۹. سرزمین ایران همانند دیگر سرزمین‌های بزرگ و ریشه‌دار تاریخ، روزگاری دراز در تب جداییگری سوخت. هر گوشه‌ای از آن در دست ملک طائفه‌ای خودمختار بود، از آل زیار، آل بویه، اتابکان و ایل خانان گرفته تا دیگران و دیگران. با این حال نیرویی بس مرموز بر سراسر این سرزمین‌های پهناور سایه افکنده بود و هیچ کس این پیکرهای جدا شده را رسماً جدا نمی‌شناخت. این نیروی ناشناخته، چیزی جز زبان فارسی نبود. زبان فارسی نمی‌گذاشت پادشاهان متعدد و مردمان گوناگون خود را از یکدیگر جدا بدانند. این نیرو یکی از رازهای بقای ایران و یک پارچگی آن در طول تاریخ گردید. حق عظیم فردوسی و خدمت او در این باب، روشن است (نک. برومند، **ریشه و اشتقاق در زبان فارسی**، دانش روز، نشریه مدرسه عالی علوم اراک، ۱۳۵۲، ش ۴، ص ۱۹).
۱۰. نگارنده در فصل سوم و چهارم کتاب **حمل قرآن**. پژوهشی در روش‌شناسی تعلیم و تحفیظ قرآن مجید به این موضوع با تأکید بر نقش و جایگاه «زبان قرآن» و نیز تفاوت این زبان با زبان عربی رایج در کشورهای عربی پرداخته است.
۱۱. این سخن سید، بعدها الهام‌بخش کواکبی در نگارش کتاب **ام‌القری** شد که برای نخستین بار در **مجله المنار** با عنوان **جمعیه ام‌القری** به چاپ رسید و پس از وفات کواکبی در مجلدی واحد منتشر گردید. سید جمال، علاوه بر آن‌چه در باره ام‌القری می‌گفت، مصر را نیز به سبب جایگاهش در جهان اسلام، «دروازه حرمین شریفین» می‌خواند (موثقی، ۱۳۸۰: ۲۱۳).
۱۲. سرزمین پهناور روسیه، از حیث کثرت نویسندگان و نیز فداکاری و تقدیم قربانی از سوی آنان از این حیث تا حدی متفاوت است.
۱۳. کنگو (زئیر سابق)، سرزمین دریاچه‌های بزرگ (Le Pays des Grands lacs) بزرگ‌ترین کشور منطقه آفریقای مرکزی و یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان، چهارمین صادرکننده الماس و یکی از ده کشور بزرگ تولیدکننده اورانیوم، مس، منگنز و قلع در جهان و دارای منابع زیرزمینی و روزمینی بی‌نهایت غنی و سرشار از جمله تیتانیوم، ایریدیوم، کبالت و روی است. ۹۰ درصد کبالتی که در صنایع هوایی و فضائی امریکا به کار می‌رود از کنگو به دست می‌آید. کنگو از دیرباز به دلیل اهمیت بسیار بالای آن، مورد منازعه قدرت‌های استعماری (بلژیک، آمریکا و

فرانسه) بوده است. پاتریس لومومبا اولین نخست‌وزیر این کشور را پس از کسب استقلال ظاهری از بلژیک، پس از اندک زمانی به علت دفاع از حقوق ملت خود در سن سی‌وشش سالگی کشتند. بدن او را در اسید انداختند و خرده استخوان‌های او را در چاهی عمیق در یکی از معادن متروکه در استان زرخیز کاتانگا در جنوب کنگو افکندند. کنگو از روز ورود کاشفان بلژیکی در ربع پایانی قرن نوزدهم تا کنون، روی آرامش ندیده است (نک. موسی، ۱۴۲۴: ۲۹ و ۳۲؛ دو وُس، ۱۳۵۵: ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۰۰؛ لومومبا، ۱۳۴۲: ۲۰؛ و نیز: È, Nziem, 1998: pp. 42, 43, 271-306; Afrique Bureau du président de la République du Zaïre: p. 8; Haddad, 1983: p. 13 pp. 42-67.; ۱۹۹۲، Dungia؛ Editions, 2000: p. 8-9 ; ۱۴. معروف بود که این شعر از کرامت دانشیان، هم‌رمز خسرو گل‌سرخ است که در سال ۱۳۵۲. ش از سوی حکومت پهلوی تیرباران شد. اما اصل این شعر در سال ۱۳۵۲. ش از سوی دکتر بهزادی در نشریه سیاه و سپید منتشر شد (نک. کاظمی، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

۱۵. قَبانی این شعرماندگار خود را بر اساس روی داد یک مصاف خونین ساخته است: حمله یازده فلسطینی به اسرائیل به رهبری دوشیزه فلسطینی دلال‌المغربی. آنان طی این حمله اتوبوسی را تصرف کردند و پس از برافراشتن پرچم فلسطین بر فراز آن با اشغالگران جنگیدند و همگی به شهادت رسیدند. دولت اسرائیل نیز به‌طور طبیعی از آنان به‌عنوان گروهی خرابکار یاد کرد. قَبانی با بیان خود در اشعار کتاب، این نحوه ارزش‌گذاری را به‌سواپی می‌کشاند. ارزش‌گذاری که طی آن دوشیزه شهید، خرابکار شناخته می‌شود و مناخیم بگین غاصب، دکترای افتخاری می‌گیرد، دکتری که نبوغش ریختن بمب‌های خوشه‌ای بر سر کودکان و زنان بی‌آزار لبنانی با هواپیماهای کنفیر و فانتوم و اسکای‌هوک است و تخصصش نقشه کشیدن برای انبارهای نفتی است که هنوز به ظاهر کاملاً غصب نشده‌اند.

منابع فارسی و عربی

۱. آرتین پور، یحیی. (۱۳۵۰). **از صبا تا نیما**. کتاب‌های جیبی. تهران.
۲. آقابزرگ طهرانی. (بی‌تا). **الذریعه إلى تصانیف الشیعه**. بیروت: دارالاضواء.
۳. اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۴۳). **کلیات اقبال**. مقدمه احمد سروش. تهران: سنایی.
۴. براهنی، رضا. (۱۳۵۸). **ظل الله - شعرهای زندان**. تهران: امیرکبیر.
۵. برومند، ریشه و اشتقاق در زبان فارسی، دانش روز، نشریه مدرسه عالی علوم اراک، ۱۳۵۲، ش ۴، ص ۱۹.



۶. بوادفر، پیر. (۱۳۷۳). **شاعران امروز فرانسه**. ترجمه سیمین بهبهانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. پی‌یرکلر، سنفرال. (۱۳۲۹). **مسأله عرب**. ترجمه عباس شوقی. تهران: علمی.
۸. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۵۹). **دیوان حافظ**. تصحیح و تحشیه میرسیدمحمد قدسی. مقدمه علی‌اصغر حکمت و مهدی قدسی. تهران: اشراقی.
۹. همو. (۱۳۸۱). **دیوان حافظ**. تصحیح سید ابوالقاسم انجوي شیرازی، زیر نظر مهدی پرهام، با همکاری شرف‌الدین خراسانی و دیگران. تهران: شهاب ثاقب.
۱۰. حسینی قزوینی، اشرف‌الدین. (۱۳۶۳). **جاودانه سید اشرف‌الدین حسینی قزوینی (گیلانی) - متن کامل نسیم شمال**. به کوشش حسینی نمینی. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. خوش‌منش، ابوالفضل. (۱۳۸۸). **حمل قرآن - پژوهشی در روش‌شناسی تعلیم و تحفیظ قرآن مجید**. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۲. همو. (۱۳۹۱). **بیداری و بین‌الملل اسلامی با مروری بر نقش داعیان قرآنی در دو سده اخیر**. قم: بوستان کتاب.
۱۳. دبیرسیاقي، دکتر سیدمحمد. (۱۳۶۴). به کوشش. **مقالات دهخدا**. تهران: تیرازه.
۱۴. دزاز، دکتر عبدالله. (۱۳۹۴). **دراسات اسلاميه في العلاقات الاجتماعيه و الدوليه**. کویت: دارالقلم.
۱۵. درویش، محمود. (۱۳۵۶). **برگ‌های زیتون**. ترجمه یوسف عزیزی. تهران: زر.
۱۶. دو‌ؤس، پی‌یر. (۱۳۵۵). **زندگی و مرگ قهرمان (پاتریس لوبومبا)**. ترجمه غلامرضا نجاتی. تهران: انتشارات تابش.
۱۷. دي‌ثورن، او. آر. (۱۳۶۸). ادبیات آفریقا. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: نگار.
۱۸. ذاکر حسین، عبدالرحیم. (۱۳۷۹). **ادبیات ایران پیرامون نهضت‌های آزادی‌بخش**. تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. سعدی شیرازی. (بی‌تا). **کلیات سعدی**. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: علمی.
۲۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸). **ادبیات فارسی از عصر ما تا روزگار جامی**، ترجمه حجت‌الله اصیل. چاپ اول. تهران: نی.
۲۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۹). **شعر معاصر عرب**، توس، تهران.

۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین و دیگران (۱۳۴۱). **بحثی در باره مرجعیت و روحانیت**. انتشار، تهران.
۲۳. عبده، محمد. (۱۹۸۱). **الاعمال الکامله**. بیروت: دارالآداب.
۲۴. عبده، محمد. (بی تا). **مقدمه نهج البلاغه**. قاهره: مطبعه الإستقامه.
۲۵. عنایت، حمید. (۱۳۷۲). **سیری در اندیشه سیاسی عرب**. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی.
۲۶. فوراسیته، ژان. (۱۳۲۸). **تمدن در ۱۹۶۰**. ترجمه ح. حسینی نژاد. تهران: امیرکبیر.
۲۷. قبانى، نزار. (۱۳۷۷). **جمهوری در اتوبوس**. ترجمه حسن فرامرزی. تهران: دستان.
۲۸. همو. (۱۳۶۴). **شعر زن و انقلاب**. ترجمه عبدالحسین فرزاد. تهران: امیرکبیر.
۲۹. قزوینی، محمد. (۱۳۳۴). **یادداشت‌های قزوینی**. به کوشش ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.
۳۰. کاظمی، محسن. (۱۳۸۶). **خاطرات عزت شاهی**. تهران: سوره مهر - دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
۳۱. کاکایی، عبدالجبار. (۱۳۸۰). **بررسی تطبیقی موضوعات پایداری در شعر ایران و جهان**. تهران: پالیزان.
۳۲. کرمانی، ناظم‌الاسلام. (۱۳۵۷). **تاریخ بیداری ایرانیان**. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۳. کریمی، سید وحید. (۱۳۸۴). **انگلیس و دوگل سیاست دفاعی انگلیس در ناتو و تأثیر آن بر خروج فرانسه از ناتو ۱۹۵۸-۱۹۶۸ م**. تهران: نشر تاریخ ایران.
۳۴. کمالیان، محسن و علی‌اکبر رنجبرکرمانی. (۱۳۸۶). **عزت شیعه - تاریخ شفاهی زندگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی امام موسی صدر «در آستانه بیست و نهمین سالگرد ربوده شدن امام موسی صدر»**. چاپ اول. تهران: صحیفه خرد.
۳۵. گورکی، ماکسیم. (۱۳۳۰). **توفان، مقدمه ن. نیکاندوف**. ترجمه رضا آذرخشی. تهران: بی تا.
۳۶. لومومبا، پاتریس. (۱۳۴۲). **میهن من کنگو**. ترجمه امیرفریدون گرگانی. چاپ سوم. تهران: مروارید.
۳۷. محمود، مصطفی. (۱۹۷۹). **القرآن محاوله لفهم عصري**. بیروت: دارالعودة.
۳۸. مدرسی چهاردهی، سید مرتضی. (۱۳۴۷). **سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او**. چاپ سوم: تهران: امیرکبیر.
۳۹. معرفت، محمدهادی. (۱۴۱۸). **التفسیر و المفسرون فی ثوبه‌القشيب**. الجامعة الرضویه للعلوم الإسلامیه.



۴۰. موثقی، سیداحمد. (۱۳۸۰). **سید جمال الدین اسدآبادی - مصلحی متفکر و سیاستمدار**. قم: بوستان کتاب.
۴۱. موسی، عائده العزب. (۱۴۲۴). **العبودیه فی افریقا**. قاهره: مکتبه الشروق الدولیه.
۴۲. مولانا، حمید. (۱۳۸۴). **ارتباطات جهانی در حال گذار**. پایان چنگونگی؟. تهران: سروش.
۴۳. مهدوی، شیرین (۱۳۷۹)، **زندگی نامه حاج محمدحسن کمپانی امین دارالضرب**. تاریخ ایران، تهران.
۴۴. الهاشمی، دکتر محمدعلی. (۱۴۲۸). **الوقفات الفکریه فی ظلال القرآن**. بیروت: دار البشائر الاسلامیه.
۴۵. یاحقی، دکتر محمدجعفر. (۱۳۷۵). **چون سبوی تشنه - ادبیات معاصر فارسی**. چاپ سوم. تهران: جامی.
۴۶. یول، جورج. (۱۳۷۸). **بررسی زبان**. ترجمه محمود نورمحمدی. تهران: رهنما.
۴۷. نشریه و سایت
۴۸. برومند، سعید. (۱۳۵۲). **"ریشه‌شناسی و اشتقاق در زبان فارسی"**. دانش روز، نشریه مدرسه عالی علوم اراک. شماره چهارم.
۴۹. سایت پژوهشگاه علوم و حیانی معارج - بنیاد علوم و حیانی اسراء. (<http://maarej.esra.ir>).

منابع لاتین

- Afrique Éditions. (2000). **Atlas du Congo et de l'Afrique et du monde**, Bruxelles.
- Bessière, Jean. (1977). **Les écrivains engagés**. Paris: Larousse.
- Boisdeffre, Pierre de. (1973). **Les poètes français d'aujourd'hui**. Paris: Presse universitaire de France.
- Brachet, Olivier ; Christian Pons et Michel Tachon. (1974). **La France militarisée - Ventes d'armes, traduit de l'arabe**. Cerf, Paris.
- Bureau du président de la République du Zaïre, **Profiles du Zaïre, Kinshasa**.
- Cinq cent ans d'évangélisation et de rencontre de cultures en pays Kongo, 1491-1991, Actes du Congrès de Kisantu, 1991, Éditions du Centre Pastoral de Kisantu, 1996.
- D. Steinberg, (1991). **Psycholinguistique, language, mind and world**. Longman, London and New York, sixth edition.
- È, Nziem, Isodore, Ndayzel. (1998). **Histoire générale du Congo**, Afrique Éditions, Bruxelles.
- Ferro, Marc. (1994). **Histoire des colonisations, des conquêtes aux indépendances, XIII^e-XX^e siècle**, Éditions du Seuil, Paris.
- Ferro, Marc. (2013). **Le livre noir du colonialisme, XVI^e-XXI^e siècle, de l'extermination à la repentance**, Fayard/Pluriel, Paris.

- Fichte. (1984). **Essais philosophiques choisis**. Librairie philosophique J. Vrin .Paris.
- Haddad, Adnan. (1983). **L'Arabe et le Sawahili dans la république du Zaïre- Études islamiques, Histoire et linguistique**. Paris.
- Kennedy, Paul. (1980). **The rise of the anglo -german antagonism, 1860.1914**, Fontana paperback, London.
- Laponce. (1987). **Language and communication: The rise of the monolingual state. Communication and interaction in global politics**, Beverly Hills, CA, Sage.
- Les auteurs. (1976). **Littérature africaines**, Nouvelles Éditions Africaines, Dakar-Abidjan.
- Salman Pâk et les prémices spirituelles de l'islam iranien.(1933). Paris: Publication de la société des études iraniennes.

